

خود به خودی و رهبری آگاهانه^۱

عبارت "خود به خودی" را می‌توان به اشکال گوناگونی تعریف کرد، زیرا این پدیده که از آن سخن در میان است جهات مختلفی را داراست. باید خاطر نشان ساخت که در تاریخ، خود به خودی "صرفاً" یا خالص وجود ندارد: وگرنه با مکانیکی بودن "صرفاً" تطبیق می‌یابد. در "خود به خودی‌ترین" جنبش، عناصر "رهبری آگاهانه" به طور ساده غیرقابل کنترل اند، آنان از خود سند و مدارک اطمینان بخشی باقی نگذاشته‌اند. می‌توان گفت که عنصر خود به خودی بدین جهت صفت مشخه‌ی "تاریخ طبقات تحت انقیاد" است، نه تنها، بلکه نیز صفت مشخصه حاشیه‌ای و کناری‌ترین عناصر این طبقات است که به آگاهی و شعور "برای خود"^۲ طبقاتی نایل نگشته و بدین جهت تردیدی نداشته‌اند که تاریخ آنان هرگز بتواند اهمیتی کسب کند، و از خود رویانی مدرک باقی نگذاشتند زیرا که فاقد^۳ ارزش می‌شناختند.

پس در این جنبش‌ها انبوهی از عناصر "رهبری آگاهانه" موجود است لیکن هیچیک از آنان نه عنصر مسلط است و نه از سطح "دانش خلقی"

^۱ - از صفحات ۵۵ تا ۵۹ کتاب «گذشته و حال» با برخی اختصار. متن ایتالیایی در مجموعه‌ی «گذشته و حال» (Passato e presente)، جلد ۷ آثار گرامشی، منتشر شد.

^۲ - مفهومی فلسفی است که تقریباً "خودمختار، مختار، خودکفایتی" معنی می‌دهد، طبقه برای خود.

^۳ - یعنی تاریخ طبقات خلقی، "خود به خودی" به نظر می‌رسد، بدان جهت که با سند و مدارک "عناصر رهبری" قابل تأیید نیستند نه به این جهت که وجود ندارند.

لایه‌ی اجتماعی معین، از سطح "درک و احساس عامه"^۴ و یا مفهوم جهان سنتی آن لایه مشخص فراتر رفته است... اینکه در هر جنبش "خود به خودی" عنصر ابتدائی رهبری آگاهانه و عنصر ابتدائی نظم و انضباط موجود است، به طور غیرمستقیم از آنجا هویدا است که جریان‌ها و گروه‌هایی وجود دارند که جنبش خود به خودی را به مثابه روش تأیید می‌کنند. در این مورد لازم است میان عناصر صرفاً "ایدئولوژیک" و عناصر عملیات پراتیک، بین محققینی که خود به خودی را چون "روشی" که جامعه حامل آن است و نیز به مثابه هدف تکامل تاریخی، و سیاست‌گرانی که آن را به مثابه شیوه‌ی "سیاسی" تصدیق می‌کنند، تمیز داد. باید گفت که در نخستین صحبت از مفهوم و درکی خطاست و درباره‌ی مورد بعدی سخن بر سر تضاد مستقیم و مسکینانه‌ای است که منشاء عملی خود را به خوبی نشان می‌دهد. خواست مستقیم برای آن که جهتی مشخص جایگزین جهت دیگری شود. خطای محققین نیز منشائی عملی دارد، لکن نه مستقیم در طول قرن‌ها و قرن‌ها، ناسیاسی‌گرانی (آپولی‌تی سیسم) سندیکالیست‌های فرانسوی قبل از جنگ هر دوی این عناصر را در بر داشت: خطائی تنوریکی بود و حامل تضاد. (از طرفی عنصر "سورلی" و نیز عنصر رقابت میان گرایش سیاسی آنارشویستی-سندیکالیستی^۵ و جریان سوسیالیستی) ...

جنبش تورین^۶ به یک زمان به عنوان جنبش «خود به خودی» و "ولانتاریستی" یا برگسنی^۷! تحت اتهام قرار گرفت. این تهمت متضاد اگر

^۴ - برای درک احساس عمومی به نوشته "برخی نکات اولیه عطف" در کتاب گرامشی به نام «ماتریالیسم تاریخی و فلسفه بنه دتو کروچه» رجوع کنید.

^۵ - عنصر سورلی: پلمیک گرامشی بر علیه ژرژ سورل.

^۶ - یعنی جنبش شوراهای و نشریه «اردینه نو».

تحلیل شود نشاندهنده‌ی باروری و صحت جهتی است که بدان داده شده است. این جهتی نبود "مجرد" و عبارت از تکرار مکانیکی فورمول‌های علمی یا تنویری، سیاست و عمل واقعی را با تجزیه و تحلیل‌های ژرف تنویری اشتباه نمی‌کرد، این جهتگیری بر انسان‌هائی واقعی - بر انسان‌هائی در مناسبات تاریخی مشخص پرورش یافته، با احساساتی مشخص، شیوه‌ی نگرشی و از اجزائی از مفهوم جهان برخوردار و غیره- انطباق می‌یافت که از ترکیب „خود به خودی“ محیط تولید مادی موجود و تجمع "تصادفی" عناصر اجتماعی ناموزون، نتیجه شده بودند.

این عنصر „خود به خودی“ را نه نادیده گرفتند و نه حتی بدان کم بهاء دادند: این عنصر تربیت گشت، به آن جهت داده شد و از تمام آن چیزهای نامربوطی که می‌توانست هستی آن را آلوده کند پاکیزه و مبری شد تا با تنوری مدرن^۴ به طریقی حیات بخش از نظر تاریخی مؤثر، همگون و یک دست شود. از طرف خود رهبران از „خود به خودی“ بودن جنبش سخن می‌رفت و مذاقه درباره‌ی آن کاملاً ضروری بود: چنین تأییدی نیروی محرک، قوه‌ی نیروبخش و عنصر وحدت در عمق بود. بیش از همه نفی آن چیزی بود که گونی مختار، ماجراجویانه و مصنوعی است، نه چیزی که از نظر تاریخی لازم آمده بود. به توده شناخت "تنوریک" عطا می‌کرد، شناخت آفرینندگی ارزش‌های تاریخی و نهادهای، شناخت بنیانگذاری حکومت. این پیوند میان „خود به خودی“ و "رهبری آگاهانه"، یعنی نظم و "دیسپلین" به درستی

^۴ - اتهام "برگسینزم" در مجمع حزب سوسیالیست به «اردینه نو» داده شد. این اتهام بارها از طرف دستگاه‌های تبلیغی سیاسی تکرار شد. "برگسینزم" از نام فیلسوف فرانسوی هانری برگسن (۱۸۵۹-۱۹۴۱) گرفته شده که افکارش به صورت گسترده‌ای سورل را تحت تأثیر خود قرار دارد.

^۵ - یعنی با مارکسیزم.

آکسیون واقعی سیاسی طبقات دست نشانده به مثابه سیاست توده است و نه ماجراجویی ساده گروه‌هایی که به توده‌ها عطف می‌کنند.

در این مورد یک مسأله‌ی عمده‌ی تنوریک خودنمایی می‌کند: آیا تنوری مدرن در مخالفت با احساسات "خود به خودی" توده‌ها قرار نمی‌گیرد؟ ("خود به خودی" به این معنا که این احساسات به سبب فعالیت تربیتی، سیستماتیک از طرف گروه رهبری آگاه به وجود نیامده‌اند، بلکه در خلال تجربه‌ی روزمره‌ای که به نور "درک عامه" روشن گشته، یعنی با درک سنتی خلق‌ها از جهان - آن درکی را به صورت بسیار پیش پا افتاده‌ای "غریزه" می‌خوانند- تربیت شده‌اند، و این نیز چیزی نیست مگر اکتساب تاریخی ابتدائی و اولیه) این تنوری نمی‌تواند در مخالفت با احساسات، خود به خودی توده قرار گیرد: مابین آنان اختلاف "کمی" و مرتبه‌ای موجود است نه اختلاف کیفی: "تبدیل" متقابل آن دو، یعنی انتقال از یکی به دیگری و بلعکس باید امکان پذیرش شود... نسبت به جنبش‌های به اصطلاح خود به خودی "بی‌اهمیتی نشان دادن، یا بدتر: آن را بی ارزش دانستن، یعنی از دادن جهتی آگاهانه به آن امتناع نمودن، امتناع از گنجاندن رفعت مقام آنان در کادر سیاسی، می‌تواند غالباً نتایج بسیار وخیم و اندوهناک به بار آورد.

جنبش، خود به خودی "طبقات زیردست را تقریباً همیشه جنبش راست ارتجاعی طبقه‌ی حاکم - با دلایل مشابهی- همراهی می‌کند: بحران اقتصادی، برای نمونه از طرفی به وجود آورند نارضایتی در درون طبقات زیردست و جنبش‌های خود به خودی توده‌هاست، از طرف دیگر، توطئه گروه‌های ارتجاعی را سبب می‌شود که با استفاده از ضعف عینی دولت در اقدام به کودتا کوشش می‌کنند. یکی از علت‌های مؤثر این کودتاها، چشم پوشی گروه‌های

مسئول در دادن جهتی آگاهانه به حرکت و تکان، خود به خودی” و عدم اقدام در راه بدل کردن آن به عامل سیاسی مثبت است.

نمونه و سپرهای سیسیلی (vesperi) و بحث‌های مورخان در راه تعیین این واقعیت که آیا جنبشی خود به خودی بوده است یا متشکل و یکپارچه، به نظر من جنبش و سپرهای ترکیبی بود از هر دو عنصر: قیام خود به خودی مردم سیسیل بر علیه پروونسال‌ها که آنچنان سریع گسترش یافت که گویی، به سبب ستمکشی غیرقابل تحمل در سطح ملی، جنبشی بود متشکل و هماهنگ و از پیش تنظیم یافته و عنصر آگاهانه با اهمیت و تأثیری متفاوت، و غالب شدن توطئه «جوانی پرورچیدا» به دست یاری آراگون‌ها. می‌توان نمونه‌هایی دیگر از تمام انقلابات گذشته داد، که در آن‌ها طبقات دست‌نشانده بسیاری شرکت جسته‌اند و هر کدام برحسب نقش اقتصادی و یک دست بودنش مقامی را در سلسله مراتب انقلاب اشغال می‌کردند. جنبش‌های «خود به خودی» قشرهای وسیع تر خلقی، به قدرت رسیدن پیشرفته‌ترین طبقه‌ی دست‌نشانده را به سبب ضعف عینی حکومت میسر می‌سازد. آنچه در بالا آمد تنها یک نمونه‌ی "پیش رونده" است، لیکن در جهان مدرن نمونه‌های پس رونده بیش تر به چشم می‌خورد.

درک تاریخی-سیاسی، اسکولاستیک و آکادمیک فقط آن تکان‌های اجتماعی را که نه تنها صددرصد آگاهانه است، واقعی و ارزشمند می‌شمارد، بلکه جنبشی را که برعکس با برنامه ریزی جزء به جزء از پیش تعیین شده است و یا آن جنبشی که با تنوری تجریدی مطابقت دارد (چیزی که مشابه اولی است). لیکن واقعیت پُر از ترکیبات رنگارنگ و گوناگون است. در اینجا وظیفه‌ی

تنوریسین به محک آزمایش گذاردن تنوری خویش، عناصر زندگی تاریخی را به بیان تنوریکی درآوردن است، و نه بالعکس، به طوری که واقعیت برحسب چهارچوبی انتزاعی جلوه کند. چیزی هرگز اتفاق نخواهد افتاد. و بنابر این چنین درکی چیزی نیست مگر تجلی ایستا و غیرفعاله...
آنتونیو گرامشی

منبع: «برگزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی»، انتشارات بابک، ایتالیا، تیر ۱۳۵۶، صص. ۱۳۰-۱۳۵.

ترجمه: انتشارات بابک. یادداشت‌ها از انتشارات بابک

بازنویس: روبرت هاکوپیان، آذر ۱۳۸۲

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: yasharzarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری